

درس سیصد و هشتم (صوت ۳۲۲):

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بله از جمله مطالبی که به دنبال بحث ادله تسامح در ادله سنن مطرح می شود مسئله مقدار سعه این ادله به نسبت به احکام و موضوعات است، گفته اند که وضع و جعل احکام به ید شارع است اما شارع در بیان موضوعات در صدد بیان موضوعات نیست بنابراین اگر روایتی ضعیف برای اثبات مسئله تاریخی آمده است که فلان قضیه در فلان روز انجام شده است یا اینکه فلان چیز **إِذَا بَلَغَ بِهَذِهِ الْمِقْدَارَ لَهُ كَذَا وَ كَذَا** که در مقام جعل موضوع است یا در مقام رفع موضوع است یا در مقام اثبات حکم تاریخی است یا اثبات مسئله و حادثه تاریخی است، ادله تسامح و اخبار **«مَنْ بَلَغَ»** این مورد را شامل نمی شود، زیرا آنچه که شارع در صدد بیان آن است عبارت از بیان احکام است. اما در موضوعات شارع در صدد بیان موضوع نیست و طبعاً این اخبار **«مَنْ بَلَغَ»** نسبت به موارد احکام که بر آن ثواب مترتب است انصراف پیدا می کند.

مستند بودن بیان وقایع تاریخی

بنابراین از جمله آثاری که بر این مسئله مترتب می کنند نقل تواریخ به خصوص تاریخ عاشورا است که وعظ و اهل ذکر باید نسبت به ثبت آن حادثه تاریخی کمال اهتمام را داشته باشند تا اینکه به واسطه روایات ضعیف یک مسئله خلاف را در مقام وعظ و ارشاد و ذکر مصیبت بیان نکنند.

در مقام بیان واقع بودن شارع

البته این جهت که بیان حوادث و وقایع تاریخی باید مستند باشد، در این مسئله حرفی نیست و در این مسئله صحبتی نیست. اما اینکه شارع در مقام بیان احکام است نه در مقام بیان تاریخ، یک هم چنین مسئله ای صحیح نیست. شارع در مقام بیان واقع است، چه واقع حکم شرعی باشد یا واقع حادثه تاریخی باشد. چه فرقی می کند؟! شارع واقع را بیان می کند. و اینکه حتماً باید در مقام بیان حکم شرعی باشد، یک هم چنین مسئله ای نیست. در آیات قرآن خیلی آیات نسبت به حوادث گذشته داریم؛ آیات مربوط به قضایای نوح، قضایای آدم، قضایای هود، قضایای موسی، قضایای عیسی و امم گذشته، اینها همه بیان تاریخ و مسائل گذشته است و این در دست شارع است نه اینکه غیر شارع نمی تواند بیان کنند، متنها در جایی که شارع بیان می کند انسان دیگر علم به وثاقت پیدا می کند.

حادثه ای را که شارع بیان می کند با حادثه ای که یک مورخ همان حادثه را بیان می کند، خیلی تفاوت دارد چون مورخ از منظر و مرأی خودش یک حادثه را تجزیه و تحلیل می کند ولی شارع آن حادثه را **گما هو هو**

بیان می‌کند.

غیر از این، ما این‌همه در روایات داریم که اینها قضایا و حوادث تاریخی را نقل کردند یا موضوعات را بیان کردند؛ موضوعات در معاملات و موضوعات در عبادات، این موضوعات چیست؟ شارع در مقام بیان موضوع است، چه اشکال دارد که شارع موضوعی که مرتبت به یک مسئله شرعی باشد بیان کند؟! مگر شارع روایاتی که در مقام بیان **حفظ الصِّحَّة** و سلامتی و عافیت بدن و روح است را بیان نمی‌کند؟! روایات طبّی [زیادی] از امام صادق و امام رضا علیهما السَّلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم داریم.

من در یک جا دیدم که حدیث **«المعدة بيت كل داء و الحمية رأس كل شفاء»** را به غیر از پیغمبر نسبت داده بودند و در آنجا نوشته بود که این کلام یکی از اطباء عرب است! نه، این کلام کلام رسول خدا است. وقتی که یک طبیب نصرانی خدمت امام رضا علیه السَّلام آمد و گفت که آیا پیغمبر شما راجع به طب صحبت و کلامی دارد یا ندارد، حضرت فرمودند که بله، پیغمبر ما و جدّ ما راجع به طب و بهداشت فرموده است: **«المعدة بيت كل داء و الحمية رأس كل شفاء»** و این طبیب مسلمان شد. گفت: **«قد جمع كل الطب في هذه الكلمة.»** این عبارت عبارت پیغمبر است.

شارع آنچه که به صلاح دنیا و آخرت یک مسلمان است را بیان می‌کند

ائمه علیهم السَّلام در مقام بیان این مسائل بودند و اینکه [می‌گویند که] وظیفه شارع فقط بیان احکام است نه خیر [این‌طور نیست]، وظیفه شارع بیان طب هم هست. چه کسی گفته است که [وظیفه شارع] فقط بیان احکام است؟! شارع آنچه که به صلاح دنیا و آخرت یک مسلمان است را بیان می‌کند، **إمّا في الأحكام الشرعية و إمّا في الأحكام المرتبطة بالسَّلامة و عافية الدَّارين**. البته در خیلی از موارد هم شارع آن مورد را بیان نمی‌کند و اتکال بر خود مردم می‌کند اما اینکه صرفاً شارع وظیفه‌اش این باشد که حکم را بیان کند و چیز دیگری را بیان نکند، ما یک هم‌چنین چیزی را نداریم.

این علمی که از امام صادق علیه السَّلام آمده است؛ مثلاً راجع به شیمی امام به جابر بن حیان انصاری اصول شیمی را بیان کرده‌اند و الآن تمام اصول پایه شیمی غرب براساس اصول جابر بن حیان است و خود همین‌ها اعتراف می‌کنند. اینها از کیست؟ از امام صادق آمده است. امام صادق شارع است دیگر، حالا اگر نگوئیم شارع است بالأخره حضرت و این ائمه علیهم السَّلام به دنبال شارع که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است این مطالب را بیان می‌کردند.

پس این مسئله که اصلاً به‌طور کلی متداول در السنه فقهاء است که وظیفه شارع بیان احکام است، این مسئله صحیح نیست. اگر وظیفه شارع بیان [احکام است پس این مسائل چیست؟! بله! از جمله وظایف بیان احکام است این را قبول داریم، شارع وظیفه بیان احکام [هم دارد]. در واقع قضیه، قضیه عکس است یعنی

عکس قضیه اول است. یک وقتی می‌گوییم که وظیفه شارع منحصر در بیان احکام است نه خیر، چه کسی هم چنین مسئله‌ای گفته است؟! از کجا؟! یک وقتی می‌گوییم که بیان احکام منحصر در شارع است، این درست است. غیر از شارع کسی نمی‌تواند بیان احکام کند، نمی‌تواند بیان کند! اما اینکه شارع هیچ حرفی نباید بزند و فقط صبح که از خواب بلند می‌شود احکام بیان کند و شب هم که در رختخواب می‌رود احکام بگوید، این طور نمی‌شود! شارع احکام و موضوعات [مختلفی] بیان کرده است.

تلمیذ: می‌شود این باشد که وظیفه اینها نیست که خیلی از احکام را بگویند و حالا که گفته‌اند مثلاً از باب لطف و مرحمتشان بوده است؟

استاد: البته اینکه وظیفه‌شان نیست، باید ببینیم چرا وظیفه‌شان نیست؟ آیا مقصود از صلاح و فلاح بیان احکام است یا شامل موارد دیگر هم می‌شود؟! اگر شما احکام را جدای از صلاح و فساد؛ فساد شخصی، صلاح شخصی، فساد اجتماعی و صلاح اجتماعی بدانید، اگر این طور است بنابراین چرا وظیفه شارع فقط بیان صرف احکام باشد؟! وقتی که صلاح و فساد برای یک جامعه مترتب بر بیان موضوعات هست و غیر از شارع کسی نمی‌تواند این عقده از اشکال اجتماع را بردارد و این اشکال را حل کند، آن وقت شما چطور می‌توانید یک هم‌چنین حرفی را بزنید؟! چطور در موارد مختلف این مسائل را بیان نکند و بخواهد امت و اجتماع را در تشخیص موضوع دچار شک و سردرگمی کند؟! مگر احکام مترتب بر موضوعات نیستند؟! شارع بگوید: «**فی السفر قَصْرُ الصَّلَاةِ**» ولی حد مسافت را بیان نکند! خب مردم گیج می‌شوند و [دچار] شک می‌شوند لذا شارع موضوع را هم بیان می‌کند و می‌گوید که از نظر من موضوع برای مسافت این مقدار است و حد ترخص این مقدار است و مسافت را من **أربعة فراسخ** قبول دارم نه **سنة فراسخ** و نه **عشرة فراسخ** و در خیلی موارد [این طور بیان می‌کند]. یا از یک طرف شارع حرمت خمر را بیان کند و بعد از یک طرف خمر را تعریف نکند که خمر به چه چیزی می‌گویند! یا اینکه نسبت به فُقَاع هم [همین طور است] و همین طور سایر مواردی که بیان احکام اولاً مترتب بر تبیین موضوع است، اول باید موضوع مشخص بشود و بعد شارع حکم را بیان کند. در معاملات هم همین طور است؛ در معاملات هم شارع آن موضوعات را بیان می‌کند و در امور اجتماعی هم همین طور است.

لذا این روایتی را که نقل می‌کنند و خیلی هم دیدم که اخیراً اهل تسنن نقل کرده‌اند و در نوشته‌های امروزی‌ها و متجددین هم این روایت دروغ و سراسر کذب وجود دارد که یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که نسبت به درخت‌های خرما و نخل این کار را انجام بدهید و بعد مردم آن کار را کردند و اتفاقاً آن سال همه نخل‌ها خراب شد و خرما و رطب نداد! آمدند شکایت کردند و حضرت فرمودند که من به دنیای شما کاری ندارم و از دنیا سر در نمی‌آورم و نظام دنیا مربوط به خود شماست! این روایت دروغ محض

است! پیغمبر چنین چیزی بگوید؟! خودت چه کاره بودی که بگویی خرما را این طوری کنند که بعد خراب بشود؟! جبرئیل نیامد به شما بگوید که مثلاً آن طوری کن یا این طوری کن؟! التفات کردید؟! دروغ است، دروغ‌هایی که این راه را باز کنند برای اینکه بگویند که عقل پیغمبر مثل عقل بقیه است! اشتباه می‌کند و کار درست هم می‌کند و فقط می‌گوید که یک سری کارها را انجام بدهید آن‌هم حالا ببینیم چه می‌شود و جور درمی‌آید یا در نمی‌آید! اهل تسنن خیلی روی این روایت که نقل کردند چیز [تأکید] می‌کنند و امروزی‌ها خیلی به این روایت تمسک کردند. این روایت کذب محض است.

یا مثلاً در قبالش روایاتی که هست: «**لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ**»؛ به اهل بیت یاد ندهید اینها اعلم از شما هستند.» این روایت‌ها کجاست؟! یا روایت «**صِغَارُهُمْ أَعْلَمُ مِنْ كِبَارِكُمْ وَكِبَارُهُمْ أَحْكَمُ مِنْ كِبَارِكُمْ**»؛ بچه‌های اینها علمشان بیشتر است از بزرگان شما و [بزرگان‌شان حکیم‌تر از بزرگان شمایند]» و ... اینها همه خلاف این مسئله است.

علی‌کلّ حال اینکه شارع فقط در مقام بیان [احکام است] و وظیفه‌اش این است، نفی نمی‌کند که اولاً وظیفه شارع فقط منحصر در این نیست بیان موضوعات در آن مواردی که امت و اجتماع دچار تشکیک بشوند هم وظیفه شارع است. ثانیاً حالا که وظیفه شارع بیان موضوعات نیست، این دلیل نمی‌شود که حالا اگر یک موضوع را بیان کرد قبول نکنیم و بگوییم که بیخود می‌گویی و شما فقط باید حکم شرعی را بگویی! من باب مثال حالا که گفتی فلان قضیه این طور است، نه خیر آن را قبول نمی‌کنیم چون تو از وظیفه‌ات عدول کردی و از وظیفه‌ات تخطی کردی! نتیجه‌ای که مترتب بر آن است، نتیجه خلاف است. بر فرض وظیفه شارع آن باشد، دلیل نیست که حالا حکمی که نقل می‌کند تخطی از وظیفه تلقی شود و غیر قابل قبول باشد، مسئله این است. بله! اگر در موردی روایتی دیدیم که در آن حکمی را بیان می‌کند و موضوعی را بیان می‌کند و روایت، روایت ضعیفی است ... مثلاً نسبت به ماء بثر یا نسبت به بعضی از انواع غذا و نسبت به بعضی از انواع چیزها یک روایت ضعیفی بنا بر ادله تسامح بیان شده است من باب مثال اگر در غذا هویج باشد که بپزد بهتر است از آن اجتناب شود، یا اگر در یک غذایی خرمایی پخته شود بهتر است که از غذا اجتناب شود و در این موضوع اشکال است یا اگر انگور و کشمش در یک غذایی به حالت قلیان بیفتد، باید از این غذا اجتناب کرد و روایت هم روایت ضعیف است. خب چه اشکالی دارد؟! شارع در اینجا این موضوع را بیان کرده است و حکم را بیان نکرده است یعنی برای حکم موضوع جعل کرده است. موضوع عبارت از همان قلیان است. ما این را قلیان نمی‌دانیم، اما شارع **إِضَافَةً عَلَى عِلْمِنَا** یکی از مصادیق را داخل در تحت یک موضوعی کرده است، خب چه اشکال دارد که ادله تسامح شامل نشود؟! ما بنا بر مبنای آقایان فقهاء رجائاً - به مبنای آقایان کار داریم - از این غذا اجتناب می‌کنیم، خب این هم شامل ادله است و هیچ تفاوتی ندارد. چه فرقی می‌کند که انسان رجائاً به خاطر

عدم ارتکاب امر مکروه غذا را ترک کند یا به خاطر ارتکاب امری که مرضی مولاست، این عمل را انجام بدهد؟! من باب مثال روایتی ضعیف آمده که اگر شخصی که از دنیا می رود نگه دارید و مرده ای را تا بیست و چهار ساعت دفن نکنید، ممکن است که او زنده شود و دوباره برگردد! ما می گوییم که نه، مگر شارع پزشک است؟! مگر طیب است؟! این قلبش ایستاده است و الآن هیچ آثار حیاتی هم در همین [دستگاه های] کاردیوگرافی^۱ و نوار مغزی و نوار قلبی و سایر معاینات پزشکی و طبابت پیدا نیست، شارع برای چه می گوید که این را بیست و چهار ساعت نگه دارید؟! نه خیر، ببخود می گوید ما دفن می کنیم زیرا وظیفه شارع بیان احکام است!

بنابراین اگر قرار بر این باشد که انسان رجائاً عملی را **لرضا الله تعالی** انجام بدهد چه اشکال دارد [این کار را انجام دهد]؟! اینجا هم یکی از آن موارد است لعل اینکه رضای الهی در این کار باشد. تعفن و این مسائل هست و در روایات هم داریم که باید در آنجا در اقدام بر تدفین و بر تجهیز آن میت تعجیل کرد. اما فرض کنید که زمستان است و سرد است و اگر یک هفته هم بیرون باشد طوری نمی شود. مگر الآن در این سردخانه ها و مبرّدات و اینها نگه نمی دارند؟! خب یک بیست و چهار ساعت هم انسان نگه دارد البته اگر هم نمرده باشد در سردخانه و در سرمای چند [درجه] می میرد!

تلمیذ: پس هرچه که در روایت داریم به خاطر حفظ جنبه پزشکی است.
استاد: بله.

تلمیذ: به خاطر احترام مؤمن نیست؟

استاد: نه خیر، به خاطر این مسئله است و حتی تصریح هم شده است و در خیلی از موارد اتفاق افتاده است که مراجعت شده است و ظاهراً سکتۀ بوده است و بعد از یک مدتی دوباره برمی گردد. خب حالا اگر فرض کنید یک هم چنین روایتی هست و روایت هم قوی نیست و به قول شما ضعیف است، می گوییم که ما این مسائل را قبول نداریم اما شما که روایات ضعیف را قبول دارید خب چه اشکال دارد که رجائاً بیست و چهار ساعت، یک شبانه روز، **یوماً و لیلۀ** این میت را نگه دارید و بعد دفن کنید.

لزوم ترتیب اثر دادن به روایات متکفل موضوع

چرا انسان نباید نسبت به اقدام بر روایاتی که متکفل موضوع هستند ترتیب اثر بدهد؟! چرا و به چه دلیل؟! خب این حکمی است که شارع بیان کرده است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ آلِ هَوَىٰ ۖ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ ۖ﴾

^۱. اکوکاردیوگرافی (به انگلیسی: Echocardiography) یا پژواک نگاری قلب که به آن سونوگرافی قلب یا اکوی قلب هم گفته می شود روشی غیرتهاجمی است که با استفاده از امواج صوتی، ساختمان داخلی قلب به تصویر کشیده می شود و در حقیقت به عنوان استاندارد تشخیص بیماری های قلبی تلقی می شود. (محقق)

يُوحَىٰ ﴿كَلَامِ شَارِعٍ﴾، كَلَامِ ﴿عَنِ آلِ هَوَىٰ﴾ نیست و شما هم رجائاً این عمل را انجام می‌دهید.

یک مسئله‌ای که در اینجا هست و مسئله درستی هم هست که مرحوم آقای خوئی متذکر شدند، همان مسئله‌ای است که این روایات ضعیف با اقوای از خودش معارضه کند؛ فرض کنید که روایتی بر حرمت آمده است یا روایتی بر کراهت آمده است و اوثق است از این روایت، در اینجا باب تعارض پیش می‌آید و این روایت مطرود و محکوم واقع می‌شود. چرا؟ چون عمل به روایات ضعیف رجائاً، در صورت احتمال مصادفت با واقع است نه در صورت مرجوحیت این احتمال، و اگر نگوییم که وجود روایت قطعی و یا روایت حجّت بر یک مسئله آن احتمال موافقت با واقع را از بین می‌برد، بلکه محکوم روایتی می‌کند که آن روایت، روایت **موثق بها** است یا اینکه روایت، روایت قطعی است. این دلیل، دلیل قطعی است بنابراین نباید به این عمل کرد و در اینجا مسئله روشن و واضح است.

اما آنچه را که راجع به بیان تاریخ دلیل آورده‌اند که نقل روایات و تاریخ عاشورا و سایر موارد برای وعظ محل اشکال است مگر اینکه مورد، مورد علم باشد، دلیلش این آیه‌ای است که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُفْ مَا لِيَ لَكَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ این آیه را دلیل بر این آورده‌اند. خب اگر این دلیل است در همه جا دلیل است، در آن مواردی که بیان احکام هم هست خب این آیه در آنجا هم هست و عمل به روایات ضعیف رجائاً معارض است با ادله ﴿وَلَا تَقُفْ مَا لِيَ لَكَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ و این ادله فقط نسبت به موارد بیان موضوع نیست، نسبت به آن موارد هم هست. چرا در آنجا نمی‌گویید؟! اگر شما آن رجائاً و بلوغ را منجز می‌دانید و آن را برای استحباب یا برای اقدام و برای حُسن فاعلی می‌دانید، چه فرقی می‌کند چه در مورد روایات مبین احکام یا در مورد روایات مبین موضوعات باشد؟! هر دو یکی است. و اینکه نقل مناقب اهل بیت علیهم السلام ثواب دارد بسیار خوب ما در روایت ضعیفی می‌بینیم که در روز عاشورا فلان شخص با حضرت علی اکبر علیه السلام این کار را انجام داد و فلان دشمن با حضرت ابا الفضل علیه السلام این کار را انجام داد، نقل مناقب هم ثواب دارد. یا فلان شخص که از لشکر عمر سعد است می‌گوید که دیدم حضرت ابا الفضل این کار را کرد بسیار خوب این یک منقبتی است بیان حکم که نیست، منقبت است ولو اینکه ضعیف است انسان رجائاً انجام بدهد و بالای منبر نقل کند. بگوید حالا که فلان شخص نقل کرده است و ضعیف هم هست ما هم إن شاء الله

گفت که ملا آقا دربندی داشت این کتاب روضة الشهداء را می‌نوشت - آن را نگاه کنید واقعاً کتاب عالی است! یک چیزهایی در آن نوشته است که واقعاً خنده‌دار است! - بعد این کاتبش داشت می‌نوشت امام حسین علیه السلام فقط در روز عاشورا سی هزار نفر را کشت! اصلاً همه آن لشکر عمر سعد سی هزار نفر نبودند! بعد یک دفعه گفت آقا ببخشید من یک صفر اضافه نوشتم شد سیصد هزار تا! گفت بگذار بکشد پدرسوخته‌ها را، همان سیصد هزار را بنویس! بگذار پدرسوخته‌ها را بکشد!

لذا از اینجا است که می‌گویند که به مطالب آخوند ملا آقای دربندی - با وجود اینکه مرد فاضلی هم بوده است منتها از باب شدت حبّش به امام حسین علیه‌السلام این خراب کاری‌ها را هم داشته است! - و به کتاب ایشان نمی‌شود اعتماد کرد و قابل اعتماد نیست.

حالا ایشان هم رجائاً سیصد هزارتا کشته است! ثواب دارد هر چه بیشتر بهتر! این مسئله در اینجا هست ولی آنچه که در این نکته به نظر می‌رسد این است که مسئله در باب بیان احکام و بیان موضوعات فرق نمی‌کند و ملاک، ملاک واحد است؛ یعنی وقتی که ملاک، ملاک واحد شد دیگر در این صورت مسئله اتّباع کلام شارع است به ما هو شارع نه اتّباع موارد مطرح شده از طرف شارع، خب اینکه ﴿نُؤْمِنُ بِبَيْعِ ضٍ وَنَكَرُ بِبَيْعِ ضٍ﴾ می‌شود. آنچه که منجز و مبرّر فعل مکلف در مقام امتثال است عبارت از اتّباع شارع است نه اینکه اتّباع شارع در مقام بیان احکام و بیان موضوعات، اینکه نمی‌شود. چون شارع، شارع است اتّباع او در بیان احکام موجب استحباب یا ارشاد حکم است بنا بر هر مبنایی که قبول داریم، اما اینکه صرفاً چون بیان احکام است، این قابل قبول نیست. بلکه شارع بما هو شارع ... چه اینکه شارع در مقام بیان احکام باشد یا اینکه در مقام بیان موضوعات باشد هیچ تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.

بله، آن نتیجه را بعد بیان می‌کنیم، مطلب دیگری که در اینجا فرموده‌اند به عنوان ... آن عبارت از ثمره نزاع است که ثمره نزاع در کجاست. البته در اینکه ما قائل به توسعه در دلیل حجیت باشیم آن از اول باطل است و راجع به این مسئله اصلاً صحبت نمی‌شود.

دو مسئله باقی می‌ماند؛ یکی جنبه ارشادیت این ادله تسامح به حکم عقل که مبنا و مختار ما بود و یکی هم جنبه جعل استحباب نفسی و استحباب فعلی در همان امر به نحوی که اگر شخصی اتیان به آن امر کنند می‌گویند که **فَعَلَّ مُسْتَحَبّاً** یا **أَتَى بِأَمْرِ مُسْتَحَبٍّ**، که آن جنبه استحباب، استحباب فعلی دارد خود آن مستحب می‌شود که همان مبنا و مختار مرحوم آقای خوئی و ظاهراً مرحوم آقا^۱ هم همین‌طور است چون من ندیدم که نسبت به این اشکال حاشیه‌ای در اینجا داشته باشند.

در این صورت ثمره در کجاست؟ بعضی‌ها گفتند که ثمره در این مورد پیدا می‌شود؛ اگر یک بللی بر محاسن انسان باشد آن محاسن که جزء از صورت محسوب نمی‌شود، آن شخصی که استرسال^۲ لَحیه دارد، در صورتی که بللی برای مس نداشته باشد، اگر استرسال لَحیه را با روایات ضعیف مثلاً مستحب بدانیم بنابراین

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰. حیات جاوید، ص ۳۳:

«[کافران می‌گویند:] ما به بعضی از آیات که مطابق میل و سلیقه و مصلحت شخصی و اجتماعی ماست ایمان می‌آوریم و به بعضی که مخالف مصالح ماست کفر می‌ورزیم.»

۲. فرهنگ فارسی معین: «استرسال: موی سر را به طرف پایین انداختن.»

شستن تمام این لحیه مستحب باشد یعنی طبق روایات و رجائاً آن وقت این غسل این لحیه ... - ببینید رفتند یک ادله تسامح [آوردند]، به اندازه یک ماه ما را سر کار گذاشتند! آخرش در بَلَل آن مستحله! لحیه یا مسترسله بر وزن لحیه! آن باید نتیجه این همه بحث باشد! - چون ما می توانیم از خیلی جاها بَلَل برای مس بگیریم، حالا اگر کسی بدنش مو دارد می تواند از آن بگیرد. خلاصه غسل استرسال لحیه مستحب می شود وقتی که مستحب شد، آن وقت جزئی از وضو می شود. آن وقت [به خاطر] روایاتی که داریم از اجزاء وضو می شود اخذ بلل کرد، در اینجا می شود انسان به واسطه آن ته ریشش که به ناف رسیده است، از آنجا به پایش بمالد و مسح بکند!

مرحوم شیخ در عین اینکه خودش این ثمره را نقل کرده است هم نسبت به این قضیه جواب داده است که ما دلیل نداریم بر اینکه اخذ بلل از هر جایی از بدن **وَلَوْ بَلَغَ مَا بَلَغَ** موجب مسح و اینها باشد، نه آنچه که فقط هست از حاجبین و مژه و همین طور موی ملصق به صورت است نه آن ریشی که تا ناف آمده است مثل فتحعلی شاه! ما دلیلی نسبت به این مسئله نداریم.

مسئله دومی که نقل شده است از باب ثمره عبارت از همین وضویی است که وضوی جُنُب و حائض می گیرد یا مثلاً وضوی بعد از وضو که می گیرند یعنی تجدید در وضو و اینها می کنند **«أَنَّ الْوُضُوءَ عَلَى الْوُضُوءِ نَوْرٌ عَلَى نَوْرٍ»** می گویند که این اگر طبق بعضی روایات ضعیف اشکال نداشته باشد این وضو مستحب می شود و انسان می تواند احکام وضو را که رفع حدث است بر آن بار کند.

باز در اینجا شیخ اعتراض کرده است بر اینکه ثمره ظاهر نمی شود زیرا بر وضوی حائض و وضوی جُنُب هیچ اثری مترتب نمی شود که انسان بخواهد بگیرد، چون باز با وجود وضو، مسّ مَصْحَف و صلاة و دخول مسجد و امثال ذلک بر او حرام است. و اما وضو بر وضو هم که دیگر ثمره ای بر آن مترتب نیست. از اول طهارت داشته است حالا بیاید یک وضو هم بعد بگیرد این دیگر چه ثمره ای بر آن مترتب است که حالا رجائاً بخواهد این را وضو را بگیرد یا غیر رجائاً بخواهد بگیرد؟! در هر دو صورت او طهارت داشته است و این وضو روی وضو آمده است.

البته در اینجا مرحوم آقای خوئی جواب می دهند و می فرمایند که اشکال ندارد، به جهت اینکه مسئله وضو فقط صرف رفع حدث که نیست بلکه تخفیف آن حدث است؛ در حائض و در جُنُب آن حدث به یک حد اعلائی است، وضویی که می گیرد آن حدث را تخفیف می دهد، نه اینکه بالکل رفع آن حدث را می کند. پس وضو گرفتن اشکالی در این مورد ندارد، چون داریم که **«أَنَّ الْوُضُوءَ عَلَى الْوُضُوءِ نَوْرٌ عَلَى نَوْرٍ»**. روایت هم داریم ظاهراً روایتش هم خوب هم هست که وقتی مدتی از وضو می گذرد مثلاً چند ساعتی از وضو گذشته است، می گویند که تجدید وضو **نَوْرٌ عَلَى نَوْرٍ** این به خاطر مدت زمان است اما نه اینکه پنج دقیقه به پنج دقیقه وضو بگیرد و بگوید که **نَوْرٌ عَلَى نَوْرٍ**! نه این طور نیست.

فقط یک جا آقایان می گویند که ممکن است ثمره نزاع باشد و آن در فتوای فقیه به استحباب است یعنی اگر قائل به استحباب فعلی بشویم فقیه می تواند فتوا بدهد **هذا أمرٌ مستحبٌ** اما اگر قائل به ارشاد به حکم عقل بشویم دیگر فقیه نمی تواند فتوا بدهد **هذا أمرٌ مستحبٌ** ثمره نزاع در این دو مبنا فقط همین است. خیال نکنید که حکم ارشادی و استحبابی فقط همین شد که فقیه فتوا می دهد که این مستحب است یا فتوا نمی دهد!

نتیجه بحث تسامح در ادله سنن

علی کل حال بحث تسامح در ادله سنن تمام شد، در اینجا تذکر دو سه مطلب به عنوان نتیجه بحث لازم است. اول اینکه اگر قرار بر این باشد که به ادله تسامح تمسک کنیم و اخذ به اخبار ضعیف کنیم، با نفس کلام شارع و نفس مبنای شارع که «وَلَا تَقِفْ مَالِي سَلَكَ بِهِ عَلِيمٌ» و همین طور آن ادله ای که می گوید «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» و همین طور ادله وثاقت و به طور کلی اتقان در مرام شارع نسبت به موضوع که خود شارع تصریح کرده است قطعاً معارض است. این یک و هیچ گاه نمی تواند این در مقام معارضه با آن ادله قطعیة عدم عمل به **معتمدٌ علیها** داشته باشد این نکته اول.

نکته دوم اینکه نفس ترویج و اشاعه این مسئله که رجائاً باشد، موجب هرج و مرج و موجب ازبین رفتن اصول و مبانی و به طور کلی اصلاً آمدن حيله و دسّ و تزویر در بیان احکام و در بیان مسائل است به طوری که هر کسی می آید و دیگر هرچه دلش بخواهد بیان می کند و این باعث فساد و افساد جامعه هست که قطعاً این هم بلا شک و لا شبهه مورد نهی شارع هست و در این هیچ شکی نیست.

مسئله سوم که از اینجا استفاده می شود این است که **لو خُلینا و طبعنا** این اخبار «مَنْ بَلَغَ» غیر از همان ارشاد به حکم عقل دیگر مطلب اضافه ای ندارند. به طوری که اصلاً من تعجب می کنم که غیر از ارشاد به حکم عقل چطور ممکن است شخصی بیاید و قائل به استحباب فعلی بشود به صرف یک بلوغ و به صرف یک بلاغ! به صرف یک بلاغ قائل به استحباب بشود که این مسئله این طور است! اگر شما بگویید که مصلحت، مصلحت سلوکیه است که مصلحت سلوکیه اصلاً در اینجا نیست بلکه مصلحت سلوکیه در آنجایی است که سوای از آن جنبه واقع، بر خود فعل و بر خود نفس طریق، یک امری مترتب است که اصلاً به طور کلی ما از این مسئله غریبه هستیم و اصلاً این مطلب خلاف آن موارد است.

مسئله دیگر اینکه استحباب فعلی به طور کلی با آن جنبه رضایت مولا نسبت به ادراک واقع در اینجا منافات دارد به جهت اینکه روایاتی که متکفل بر این هستند، همه روایات ضعیف هستند و روایات ضعیف غیر قابل اعتماد است.

بنابراین وقتی که مسئله استحباب فعلی کنار می رود، مسئله ارشاد به حکم عقل باقی می ماند و ما در ارشاد به حکم عقل باید تابع قوانین عقل باشیم؛ عقل نسبت به چه موردی حکم به حُسن می کند و حکم به

حُسن عبد در مقام امتثال می‌کند؟ در آنجایی که عبد آن شرائط رضایت مولا را حیازت کرده باشد اما به مرتبه قطع نرسیده باشد و همین‌طور دلیلی بر خلاف نداشته باشد، در اینجا است که عقلاء مدح می‌کنند اما اینکه صرفاً به خیالش برسد که مولا نظرش این است و بعد بیاید انجام بدهد عقلاء او را مدح نمی‌کنند بلکه می‌گویند که بر این نظریه چه دلیلی داشتی که ارائه دادی؟! آیا این نظریه تو با ادله موافق بود یا مخالف بود؟! اگر مخالف بود دلیلش چیست؟! و اگر دلیل نداشتی برای چه انجام دادی؟! و عبد در مقام جواب نمی‌تواند بگوید که من همین‌طوری خیال کردم مورد نظر مولا است، شنیدم که یکی می‌گوید که مولا خورشید قرمه‌سبزی دوست دارد من هم رفتم درست کردم، خب مرتیکه بلند شو برو سؤال کن. من شنیدم که مولا این کار را دوست دارد من هم رفتم کردم، خب برو تحقیق کن چشمت درآید چرا تحقیق نکردی؟! این هم مسئله دیگر است.

بنابراین مورد ادله تسامح در زیر مجموعه دو مسئله قرار می‌گیرد. مسئله اول اینکه عقلاء به این خبر اعتماد و وثوق داشته باشند گرچه به مرتبه حجیت نرسیده باشد. این یک مورد است.

مورد دوم اینکه درقبال این خبر، خبر معارض دیگری وجود نداشته باشد که این مورد دوم را خود قائلین به استحباب فعلی مثل مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم قبول دارند که درمقابلش معارض و خبر معارضی وجود نداشته باشد. این بحث راجع به ادله تسامح که تمام شد.

اما سراغ روایات نوروز آمدم که دیگر بحثش خیلی طولانی نیست. ببینید در روایات نوروز هر دو مسئله در اینجا محلّ خدشه است؛ اولاً تنها روایتی که می‌شود به آن اعتماد کرد همان‌طور که قبلاً این مسئله مطرح شد روایت معلی است و روایت معلی سند ندارد یعنی از نقطه نظر سند در آن خدشه شده است؛ خیلی‌ها نسبت به سندش اظهار [اشکال] کرده‌اند و گفته‌اند که این روایت حجّت نیست. پس از نقطه نظر سند این می‌رود جزو همان عدم وثاقت به آن روایت و به واسطه آن، عدم اندراج روایت معلی در تحت ارشادات عقلیه؛ در تحت احکام و سیره عقلانی و مبانی عقلیه نمی‌تواند اندراج پیدا کند.

مسئله دوم که باز در اینجا روایت معلی محلّ خدشه است، معارضه آن با روایت موسی بن جعفر است که حضرت می‌فرماید:

إِنَّهُ سُنَّةُ الْفَرَسِ وَمَحَاهَا الْإِسْلَامُ ، وَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهَا الْإِسْلَامُ^۱

بنابراین هر دوی این ادله روایت معلی مردود و مطرود و غیر قابل اعتماد است. مضافاً بر اینکه در اینجا از محتوا و دلالت مفهومی روایت و حجیت مفهومی - نه حجیت سندی - مطرح می‌شود. روایت موسی بن جعفر با مبانی فقهی و قوانین مبنای شرعی ما موافق است ولی روایت معلی مخالف است؛ مبنای فقهی و شرعی ما بر هدم سنن و آداب جاهلیت است؛ در لسان ائمه علیهم السلام و همین در آیات قرآن داریم ﴿أَنْ نَّعْبُدَ مَا

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۱۵.

يَعْبُدُ آبَاؤَنَا^۱ و ﴿مَا يَعْْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤَهُمْ مِّن قَبْلُ﴾ و امثال ذلک که متابعت از آباء در سنن و آداب مورد مذمت قرار گرفته است؛ آیه هم دارد ﴿أَفَلَا يَعْزِلُونَ؟﴾؛ که خود شما ببینید که آیا این درست است یا درست نیست.

و روایاتی داریم که پیغمبر فرموده‌اند - حجة الوداع - که من تمام این سنن و آداب جاهلیت چیزهای جاهلیت را در زیر پای خود گذاشتم در این زمینه روایات زیاد است و من دیگر اینها را با اینکه نوشته بودم ولی دیگر گفتم که خود رفقا پیدا می‌کنند البته در تقریرش می‌آورم؛ آن آن ادله‌ای که مربوط به رفض آداب و سنن جاهلی است إلی ما شاء الله داریم؛ هم از امیرالمؤمنین داریم در نهج البلاغه هم در روایات ائمه علیهم السلام نسبت به این مسئله در موارد مختلف و حکایات تاریخی نقل شده است نسبت به رفض آداب جاهلی، کلام موسی بن جعفر علیهما السلام هم که صریح بر این است که «**إِنَّهُ سُنَّةُ الْفُرْسِ وَ مَحَاها الْإِسْلَامُ وَ مَعَادُ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ**» که این روایت از نقطه نظر مفهوم با مبانی ما موافق است و روایت معلی با مبانی ما مخالف است. چون روایت معلی را هرکسی بخواند می‌فهمد که این اصلاً دنبال روی همین آداب و سنن جاهلیت است. این از نقطه نظر فنی بود.

اما از غیر این نقطه نظر آن مواردی که به نفس این روایت اشکال وارد می‌شود دو سه موردش را عرض کردم و موارد دیگری هم در اینجا هست که این در شرح بیان این روایات می‌آید؛ یکی اینکه روز عاشورا را روز اول نوروز گرفته است درحالی که قطعاً به حکم ریاضی روز عاشورا یا چهاردهم خرداد یا چهاردهم تیر بود. این قطعاً دروغی است که در این روایت است. بر همین اساس اگر شصت سال سنه پنجاه و سه هجری را عقب‌تر حساب کنیم باز دوباره این روز عید غدیر قطعاً در روز اول نوروز قرار نمی‌گیرد چون طبق همان ادله ریاضی که هر سی سال، سر جای خودش برمی‌گردد، قطعاً روز عید غدیر روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی عهد گرفت، قطعاً روز اول نوروز نبود. به حکم ریاضی، اینکه دیگر روایت نیست بلکه واقعه تاریخی است که این هم قطعاً دروغ است.

همین طور متنی که در اینجا بود که این سنتی است که فرس این سنت را احیاء کردند و شما از بین بردید و چقدر دچار خسارت شدید! خب این اشکالش متوجه خود ائمه است که بیان نکرده‌اند! مگر چه می‌شد که می‌گفتید که در روز اول نوروز مردم بیایند احیاء سنت کنند؟! پس این اشکال متوجه خود ائمه است که این را

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۱۸. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۳۰:

«[امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: من هرچه در اخبار و آثار جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفحص نمودم، از این عید و بزرگداشت آن اثری ندیدم.] این عید از آداب و رسوم پارسیان است درحالی که اسلام آن را محو و نابود ساخته است، و ما به خدا پناه می‌بریم از اینکه آنچه را که اسلام از بین برده است دوباره زنده گردانیم.»

بیان نکردند، نه اینکه کسی [دیگر] بخواهد [بیان] بکند.

اشکال دیگر اینکه مبنای شرع اصلاً به طور کلی در استحبابات و امثال ذلک بر شهر قمریه است نه بر شهر شمسیه و در اینجا این همه تعظیم از روز اول نوروز کرده است اعم از صوم و صلاة و غسلش این همه سفارش کرده است درحالی که این خلاف است.

اشکال مهم تر از همه که بعضی از همین فقهاء نسبت به این مسئله من دیدم در اینجا اشکال کرده اند این است که روز اول نوروز را اصلاً چه کسی می شناسد؟! بسیار خوب حالا بفرض که غسلش مستحب است اما نوروز را چه کسی می شناسد؟! ماه را همه می بینند اما روز اول نوروز برای ملل و اقوم که در همه قبائل و در همه بلاد باید انتشار پیدا بکند منجم کجاست که بیاید روز اول نوروز را بگوید؟! این یک قانونی بوده است که منجمین روی حساب خودشان درآورده اند که اینجا را گفته اند اول، اینجا را گفته اند دوم درحالی که همه اش اعتباری است؛ اینجا را حمل و سرطان و حوت و... گذاشته اند، اینها همه اعتباری است خب این را شما اول شمسی می گذاری من برمی دارم روز اول را اول ژانویه می گذارم! مردم در بیابان، مردم در بلاد متفرقه از کجا علم پیدا می کنند که این روز اول نوروز است که روزه بگیرند؟! این اشکال، اشکال جدی است که خیلی از فقهاء آمده اند به این قضیه اشکال کرده اند، که این شناختش برای معدودی از افراد مسیر است نه برای همه افراد.

حالا اگر خود ما ایرانی ها تقویم نداشته باشیم و اگر رادیو اعلام نکند، آیا شما می فهمید روز اول نوروز چه وقتی است؟! من که نمی فهمم. چند سال گذشته است من روز دوم سوم تازه فهمیدم که نوروز روز قبل بوده است. می گویند که آقا مبارک باشد. می گویم که کی سال عوض شد؟! می گویند که آقا سه روز پیش شد شما خبر ندارید! اگر شما این تقویم را از خانه ها بردارید و رادیو هم اعلام نکند، کدام یک از این خانواده های ایرانی می فهمد که امروز روز اول نوروز است؟! همین ایرانی ها! کسی نمی فهمد! حالا برای یک هم چنین روزی خدا استحباب صوم جعل می کند؟! این دروغ است. این دروغ های شاخ دار از کجا درمی آید؟! برای یک هم چنین روزی که کسی نمی فهمد روزه مستحب است؟! ماه مشخص است؛ اول ماه رمضان مشخص است اگر دیدی روزه بگیر اگر ندیدی فردا روز بگیر، این را همه می دانند؛ همه قبائل می دانند که الآن ربیع الأول است همه قبائل می دانند الآن محرم است. همه قبائل می دانند الآن ذی الحجه است. این را دیگر همه می دانند. اما نوروزی را که فقط منجم باشی آن هم باید برود در سوراخ بنشیند رصد کند و بعد تقویم بنویسد، کدام قبیله ای می داند که الآن شمس تحویل به برج حمل شده است یا نشده است؟! پس جعل احکام مبتنی بر امر مجهول **لَعَوْ مُحَضٌّ لَا يَتَقَوَّه بِهِ أَحَدٌ**. این اشکال مهمی است که خب بر این مسئله شده است.

از اشکال قبل مهم تر این است که بگویید ببینم این جعلی که خدا کرده است که روز اول نوروز، برای

کدام قبیله‌ای است؟! عربستان یا ایران؟! آیا برای همه دنیا است یا فقط مخصوص خاورمیانه است؟! اگر برای همه دنیا است که آنها اصلاً نوروز ندارند! بهار ما می‌شود اول پاییز آنها، اول پاییز آنها در آن ممالک افریقایی می‌شود اول بهار ما، تابستان ما زمستان آنهاست پس روز نوروز که همه درخت‌ها و همه سبزه‌ها درمی‌آیند و مردم می‌رفتند و این قدر چیز می‌کردند، برای یک عده برف و اسکی و سرسره‌بازی است! اینکه نوروز نشد! اینکه داریم می‌رفتند گندم چیز می‌کردند، سبزه بیرون فلان می‌کردند و جشن می‌گرفتند این برای افرادی است که در مناطق حاره هستند آن‌هم در خط استواء آن‌هم زیر خط استواء. اما آن مناطقی که روی خط استوا قرار گرفته‌اند، آن مناطق نوروزشان اول زمستان ماست و زمستان ما تازه گل‌ها و سبزه‌های آنها درمی‌آیند پس این اختصاص به بعضی از مناطق دارد درحالی که اسلام برای همه‌جا است؛ اسلام برای همه مناطق است؛ اسلام برای همه این مسائل هست و اینکه داریم چون سبزه درمی‌آمد بیرون می‌رفتند، خب این برای ایران بود اما برای ممالکی مثل نروژ و کشورهای اسکاندیناوی آن قسمت بالا یا کشورهای مثل قطب جنوب و یا حتی بالاتر و پایین‌تر و بسیاری از ممالک برای اینها در آن موقعی که هوا تغییر پیدا می‌کرد، سه متر روی زمین برف بود! مگر اینکه بگوییم نوروز خیالی و تعبّدی و اعتباری که خب آن دیگر یک مسئله دیگری است که به واقعیات و اینها ارتباط ندارد.

پس این مسئله که به جهت تبدل اوضاع و تنوع در طبیعت و باز شدن درختان و اینها این عید بخواهد انجام بشود و خدا این برکت را قرار داده باشد و بر آن احکامی را مترتب بکند این اختصاص به یک ممالک خاصی دارد؛ آن ممالکی است که از نقطه نظر آب و هوا جنبه اعتدال جغرافیایی دارند. گرچه سابقاً هم با الآن فرق می‌کرد، همان سابقاً هم ما تا اردیبهشت در زمین یخ می‌دیدیم. ما زیر کرسی نشسته بودیم برف می‌آمد، اصلاً نه درختی بود، نه سبزه‌ای بود، شاخه‌ها خشک خشک به درخت بود. این کجایش نوروز است؟! با زمستان چه فرقی دارد؟!

به طور کلی اشکالات فنی از نقطه نظر خود روایت و همین طور اشکالات واقعی و طبیعی و تکوینی، هر دو موجب می‌شود که به طور کلی روایت معلّی روایت مجعول باشد و نتوانیم بپذیریم. مضافاً به اینکه روایات دیگری هم بر ضدش هست که این عیدها و اینها را نفی کرده است.

مبنای شرع بر احیاء سنن اسلامی و دور شدن از سنن جاهلی است

مسائل دیگری در این زمینه می‌شود مطرح باشد؛ مبنای شرع بر احیاء سنن اسلامی است و دور شدن از آن عید و مبنای شرع بر عید و حفظ و آن جنبه روحی و معنوی اعیاد نه جنبه ظاهری آنها، توجه شرع به تسهیل در احکام نه صعوبت در احکام، اینها مواردی است که هست اما وارد شدن در اینها خروج از بحث تلقی می‌شود و ضرورتی ندارد.

تلمیذ: سند روایت موسی بن جعفر علیهما السلام کجاست؟!

جلالت ابن شهر آشوب

استاد: روایت را مناقب نقل می کند و در اول مناقب دارد که روایاتی که من نقل می کنم مانند مفید، از چه طریقی است. لذا حتی روایت موسی بن جعفر را نمی توانیم بگوییم که سند ندارد، سندش همان سند خود ابن شهر آشوب است و ابن شهر آشوب هم بسیار موثق است و از نقطه نظر وثاقت و جلالت همه قبول دارند یعنی مرد بسیار جلیلی بود نه تنها موثق بود بلکه جلیل بود. آنجا دارد که من این روایاتی را که نقل می کنم همه را با سند خودم نقل می کنم. برای اختصار در کتاب آن اسناد را حذف کرده است و لذا ابن شهر آشوب تمام مطالبش همه سند ندارد ولی همه موثق است یعنی روایات ابن شهر آشوب از سابق بوده و کلماتش موثق بوده است و دلیلش این است که در اولش نقل کرد که من با سلسله سند خودم این روایت ها را نقل می کنم و به همه اینها اعتماد دارم.

تلمیذ: بعضی جاها نوشته اند که روایت موسی بن جعفر سند ندارد.

استاد: اینها اول کتاب مناقب را ندیده اند.

تلمیذ: به این اعتبار بگوییم که چون ابن شهر آشوب گفته که من اینها را به استناد خودم نقل می کنم این قوی می شود، سند قوی نمی شود چون ممکن است ابن شهر آشوب در همان طرق سند خودش یک افرادی را خودش به حدس خودش و علم خودش موثق بها بداند.

استاد: نه افراد و اشخاصی که نقل می کند آن افراد را بگوید که افراد من اینها هستند و من از اینها نقل می کنم. اگر انسان آن افراد را بشناسد...

تلمیذ: منحصر نیست. ما بگوییم که این همه روایت را که ابن شهر آشوب نقل می کند از یک سلسله سند نقل می کند؟!

استاد: نه، مواردی را نقل می کند یعنی می گوید که من از فلانی و فلانی و فلانی نقل می کنم و آنها تا امام سلسله سندشان موثق است. دیگر نمی آید اسامی تمام افراد را تا امام نقل بکند بلکه فقط اساتید خودش را می گوید.

تلمیذ: ...

استاد: اشکالی که ایشان کردند متوجه شدید؟! ایشان می خواهند بگویند که این اخبار «مَنْ بَلَّغَ» در صدد بیان حکمی از احکام واقع هستند که شارع این حکم را بیان کرده است اما واقعاً آیا اگر یک موردی - نه مربوط به بیان احکام - و موضوعی از موضوعات و حادثه ای از حوادث بخواهد ثابت شود واقعاً می توانیم بگوییم که ثابت شده است؟! یعنی واقعاً عمر سعد گفته که من فلان چیز را در روز عاشورا از امام حسین دیدم آیا با این

اخبار «مَنْ بَلَّغَ» می‌توانیم بگوییم که واقعاً امام حسین این کار را کرد و روی گرده امام حسین بگذاریم که شما این کار را کردید یا مثلاً این حرف را زدید یا انشاء خطابه را کردید؟! اشکال من به این بود که چون آقایان قائل به تمسک به اخبار ضعاف به این موانع رسیدند و گیر کردند، گفتند که شارع وظیفه‌اش بیان احکام است اما اگر از اول مبنایشان را درست می‌کردند به این اشکال هم مواجه نمی‌شدند. ما چه گفتیم؟ ما گفتیم که مبنای ما ارشاد به حکم عقل است؛ ارشاد به حکم عقل یعنی چه؟ یعنی عقل هر جا که صحّه بگذارد، انسان آن مورد را قبول می‌کند. بله، ما قبول می‌کنیم. در روز عاشورا عمر سعد یک کلامی را از امام حسین نقل کرده و ما می‌بینیم داعی بر کذب ندارد و کلام هم با کلام امام حسین موافق است یعنی از سیره و سیاق کلمات امام حسین علیه‌السلام این نوع کلام استفاده می‌شود. چه اشکال دارد ما قبول کنیم؟! ولی اینها چون به اخبار ضعاف عمل می‌کنند وقتی به وقایع عاشورا می‌رسند می‌بینند که اگر این‌طور باشد باید به هر خبر چرندی و به هر خبری [صحّه بگذارند] اینجا است که اصلاً زیر پای مسئله را می‌زنند و می‌گویند که شارع فقط در مقام بیان احکام است یعنی از آن طرف گیر پیدا می‌کنند. ولی اگر از اول مبنایشان ارشاد باشد اینجا هم گیر ندارند، اینجا هم درست است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد